

سیاست خارجی اوباما در نگاه به خاورمیانه و حمایت از اسرائیل
مهناز سادات الهامی^۱ - محمدرضا دهشیری^{۲*} - محمدرضا قائدی^۳
تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۳/۷ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۴/۸

چکیده:

خاورمیانه یکی از استراتژیک‌ترین مناطق جهان است که در سیاست خارجه و راهبردی امریکا از جایگاه بسیار حساسی برخوردار است. وجود نفت و امنیت اسرائیل که متحد استراتژیک امریکا در منطقه است باعث گردیده که امریکا به دخالت بنیانی در این منطقه دست بزند. در دوره اوباما به مانند تمامی ریاست جمهوری‌های قبلی امریکا، خود را موظف به تأمین امنیت اسرائیل می‌دانست. این مقاله بر بنیان نظریه آشوب، خواهان بررسی نقش سیاست حمایتی امریکا در دوره اوباما نسبت به اسرائیل است. سیاست حمایت گرایانه امریکا از اسرائیل در خاورمیانه در عهد ریاست جمهوری اوباما چگونه بود؟ به نظر می‌رسد که راهبرد امریکا در راستای حفظ و تقویت برتری کیفی و کمی نظامی - اقتصادی - سیاسی اسرائیل از رهگذر امنیتی سازی منطقه است. بررسی راهبرد ایالات متحده آمریکا در برابر اسرائیل در منطقه خاورمیانه.

واژگان کلیدی: خاورمیانه، نظریه آشوب، اوباما، اسرائیل

^۱ - دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، تهران جنوب - واحد بین‌المللی کیش، دانشگاه آزاد اسلامی، کیش، ایران
mseh94@gmail.com

^۲ - دانشیار و عضو هیئت علمی گروه روابط بین‌الملل، دانشکده وزارت امور خارجه، تهران، ایران: نویسنده مسئول
mohammadreza_dehshiri@yahoo.com

^۳ - استادیار و عضو هیئت علمی گروه روابط بین‌الملل، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران
ghaedi1352@gmail.com

مقدمه و بیان مسئله

روابط ایالات متحده آمریکا و رژیم صهیونیستی اسرائیل از مستحکم‌ترین روابط میان دو کشور در دوره معاصر است. آمریکا بنا به مجموعه‌ای از دلایل سیاسی، استراتژیک و فرهنگی، از رژیم صهیونیستی حمایت می‌کند. از سوی دیگر، نقش لابی قدرتمند و با نفوذ اسرائیل در آمریکا نیز یکی از عوامل مهم نزدیکی دو کشور در چند دهه گذشته بوده است. لابی اسرائیل از راه‌های گوناگون (اعم از حمایت‌های مالی از نامزدهای انتخابات کنگره و ریاست جمهوری، فشارهای تبلیغاتی در رسانه‌ها و نیز اعمال نفوذ در محافل علمی و پژوهشی) در پی هدایت افکار عمومی و نیز دستگاه سیاست‌گذاری آمریکا به سمت حمایت از اسرائیل است. با این حال، بحث درباره اینکه آیا حمایت کنونی آمریکا از اسرائیل بیشتر معلول نقش استراتژیک آن رژیم برای پیشبرد منافع آمریکا در خاورمیانه است یا ناشی از اعمال نفوذ و فشار لابی صهیونیستی در آمریکا، همواره در میان پژوهشگران امور سیاسی وجود داشته است. با توجه به چالش عمیق استراتژیک، وجود امنیت و قدرت اسرائیل اولین و بزرگترین هدف برای آمریکا است. با به قدرت رسیدن باراک اوباما وی در سال ۲۰۱۰ راهبرد امنیت ملی ۵۲ صفحه‌ای را امضا کرد و در سال ۲۰۱۵ دومین سند راهبردی توسط باراک اوباما به امضا رسید که به مانند اسناد قبلی نقشه راه سیاست خارجی ایالات متحده محسوب می‌شود. در تمام اسناد راهبردی آمریکا، خاورمیانه از جایگاه ویژه برخوردار بوده است و همواره بخشی از اسناد به تحولات این منطقه و جهت‌گیری سیاست خارجی آمریکا نسبت به آن تحولات اختصاص یافته است.

این پژوهش، ضمن مروری کلی بر دیدگاه‌های مختلف در این باره، نتیجه می‌گیرد: نزدیکی روابط آمریکا و اسرائیل، در حال حاضر برآمده از هر دو عامل پیش گفته و نه صرفاً یکی از آنها-ست. سوال مورد نظر در این تحقیق بر اینگونه است: که سیاست حمایت‌گرایانه آمریکا از اسرائیل در خاورمیانه در عهد ریاست جمهوری اوباما چگونه بوده است؟ به نظر می‌رسد که راهبرد آمریکا در راستای حفظ و تقویت برتری کیفی و کمی نظامی-اقتصادی-سیاسی اسرائیل از رهگذر امنیتی‌سازی منطقه است.

هدف تحقیق:

بررسی راهبرد ایالات متحده آمریکا در برابر اسرائیل در منطقه خاورمیانه

پیشینه تحقیق

منابعی که به این روابط پرداخته و بررسی نموده است به شرح ذیل قابل توجه است:

(۱) فاست، لوئیس، ۱۳۸۶، روابط بین‌المللی خاورمیانه، ترجمه احمد سلطانی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی. در این کتاب سعی دارد تا از خلأ موجود مبتنی بر استثنای انگاری خاورمیانه فراتر رود و رویکردی منسجم ارائه کند که در آن با استفاده از برخی ایده‌ها و مفاهیم اصلی در روابط بین‌الملل و بعضی از مضامین مورد مطالعه خاورمیانه، شیوه‌ای کاربردی را برای فهم بیشتر فراهم نماید. وی بر این باور است که شناخت روابط بین‌المللی خاورمیانه، بدون فهم ساختارهای داخلی و منطقه‌ای که دولت‌ها درون آن عمل می‌کنند و همچنین بدون توجه به الگوهای همکاری، رقابت و کشمکش‌های دایمی موجود در این منطقه، غیرقابل فهم است.

(۲) کوهکن، علیرضا، ۱۳۸۷، جستاری در عملکرد آپیک در سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده، مجله راهبرد یاس، شماره ۱۶. سیاست خارجی ایالات متحده را به عنوان یکی از مسائل مهم بین‌المللی همواره مورد توجه سیاستمداران و کارشناسان علوم سیاسی بوده است. منطقه خاورمیانه به دلیل ویژگی‌های خاص استراتژیک، همیشه جالب توجه سیاستمداران آمریکایی بوده به گونه‌ای که بخش مهمی از سیاست خارجی آمریکا را تشکیل داده است و در سال‌های اخیر حمایت گسترده آمریکا از اسرائیل یکی از مهمترین سیاست‌های آمریکا در این منطقه بوده است. آپیک به عنوان مهمترین لابی صهیونیستی در آمریکا تأثیر فوق العاده‌ای بر سیاست خارجی آمریکا در منطقه خاورمیانه دارد.

منافع مشترک و مواردی از این دست را عوامل اصلی حمایت‌های گسترده آمریکا از اسرائیل می‌دانند اما در واقع تأثیر لابی قدرتمند آپیک، مهمترین عامل در اتخاذ این سیاست‌ها از سوی آمریکا به شمار می‌رود.

(۳) ملکی، محمدرضا و فرزاد محمدزاده، ۱۳۸۸، روابط ویژه ایالات متحده- اسرائیل و سیاست خاورمیانه‌ای دولت باراک اوباما، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال دوم، شماره ۳، پاییز. با وجود فرازونشیب‌های موجود در روابط اسرائیل و ایالات متحده در شش دهه اخیر، ایالات متحده از زمان شناسایی اسرائیل تا به حال به عنوان مهمترین متحد و پشتیبان اسرائیل در سطوح مختلف، در کنار این کشور بوده و تا آنجا پیش رفته که منافع متقابل این دو در شکل روابط ویژه نمود یافته است و تمام رؤسای جمهوری آمریکا اعم از دموکرات یا جمهوری خواه تعهدات همه جانبه‌ای را در قبال امنیت اسرائیل پذیرفته‌اند.

(۴) جعفری، علی اکبر و سید قاسم منفرد، ۱۳۹۰، رفتارسنجی آمریکا در قبال دومینوی انقلاب-های خاورمیانه، فصلنامه آفاق امنیت، سال چهارم، شماره ۱۱، تابستان.

(۵) سلیمانی پورلک، فاطمه، ۱۳۹۰، قدرت نرم در استراتژی خاورمیانه‌ای آمریکا، تهران،

پژوهشکده مطالعات راهبردی. در کتاب حاضر، با تکیه بر دیدگاه «جوزف نای» (تحلیلگر و نظریه‌پرداز)، در کل به بررسی جایگاه قدرت نرم در سیاست خارجی آمریکا و همچنین در سیاست خاورمیانه‌ای این کشور به صورت خاص پرداخته می‌شود. به زعم دولتمردان آمریکا بهره‌گیری از منابع نرم افزاری قدرت در قالب ترویج اقتصاد لیبرالیستی، گسترش حقوق بشر با فرهنگ آمریکایی، می‌تواند به کاهش و نابودی بسیاری از زمینه‌های بحران زایی و امنیت‌زدایی در منطقه خاورمیانه منجر شود.

۶) جعفری، علی اکبر، ۱۳۹۱، تبیین عوامل و اهداف اتحاد استراتژیک میان آمریکا و اسرائیل در منطقه خاورمیانه، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال هشتم، شماره دوم، تابستان. ایالات متحده آمریکا به عنوان یک قدرت بین‌المللی با اسرائیل در منطقه ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک خاورمیانه دارای اتحاد منحصر به فرد می‌باشند، به گونه‌ای که این مسئله به عنوان یکی از موضوعات بحث برانگیز در روابط بین‌الملل تبدیل شده است.

نظریه تحقیق

براساس نظریه آشوب یا بی‌نظمی اعتقاد بر آن است که در تمامی پدیده‌ها، نقاطی وجود دارد که تغییر اندک در آنها باعث تغییرات عظیم خواهد شد، تغییرات ساختاری و بنیادی در روابط بین‌الملل که به صورت پیچیده و در هم تنیدگی انجام می‌شود. بر اساس این، باید از روش‌های نوین اعمال قدرت از آن استفاده شود.

جایگاه قدرت‌های بزرگ به گونه‌ای است که می‌توانند سه نقش ایفاء کنند. کنترل بازیگران، حوادث و منابع. در فضای کنونی کنترل این سه مورد با چالش روبرو شده است. بنابراین فضای آشوب منجر به شکل‌گیری شرايطی می‌شود که برای کوتاه مدت بازیگران حاشیه‌ای می‌توانند نقش آفرینی کنند.

سیستم جهانی نوین در قالب سیستم‌های پیچیده و آشوب قابل بررسی است. در چنین سیستمی تنها نظریه پیچیدگی و آشوب است که توان تحلیل چنین سیستمی را داراست. نظریه پیچیدگی و آشوب سامان و سازه سیستمی را در بر می‌گیرد که به دلیل تنوع در اجزای آن با اینکه به نظر می‌رسد نوعی بی‌نظمی بر آن حاکم است، اما در بردارنده نظم مشخصی است. چنین سامانه سیستمی دارای الگوی رفتاری نامنظم، غیرخطی، و غیرقابل پیش‌بینی می‌باشد. (قاسمی، ۱۳۹۰) در همین راستاست که می‌توان نظم نامتقارن را به عنوان نظم حاکم مطرح و دفاع نامتقارن را از راهبردهای چنین سیستمی مدنظر قرار داد. نظم نامتقارن از جمله مهمترین

ویژگی‌های سیستم‌های پیچیده و آشوب است.

با شدت یافتن فرآیند جهانی شدن و پیچیدگی فزاینده سیستمی روابط بین‌الملل، نظم منطقه‌ای به عنوان بخشی از نظم سیستم جهانی شدیداً تحت تأثیر قرار گرفت. با پیچیده شدن سیستم بین‌المللی و به تبع آن، سیستم‌های منطقه‌ای به عنوان زیر مجموعه‌های آن، چارچوب تحلیلی پدیده‌های روابط بین‌الملل در سطوح جهانی و منطقه‌ای نیز با تغییرات مهمی رو به رو گردیده است و به همین سبب بهره‌گیری از ابزارهای نوین تحلیلی، به ویژه در حوزه نظری به عنوان یکی از مهمترین ضروریات رشته علمی روابط بین‌الملل مطرح می‌باشد که در این میان طرح نظریات نوین از جمله نظریه سیستم‌های پیچیده و آشوب می‌تواند با توجه به تمرکز نظری آنها بر موضوع پیچیدگی، بر کارآمدی تحلیلی علم روابط بین‌الملل بیافزاید.

نظریه سیستم‌های پیچیده و آشوب، آخرین موج از نظریه سیستم‌ها محسوب می‌شود که تحولات اساسی در تحلیل پدیده‌های موجود در جهان را به دنبال دارد. بر این اساس پژوهش حاضر بر این باور است که با پیچیده شدن سیستم بین‌الملل و به دنبال آن سیستم‌های منطقه‌ای، نظریه مذکور دارای کاربردهای اساسی در این حوزه است.

در فضای آشوب چه شرایطی ایجاد می‌شود که نیرو قدرتش محدود است اما قابلیت تهدید کنندگی بسیار بالایی دارد. امروز فضایی که در منطقه ما وجود دارد، ظهور بازیگران جدید است در حالی که ما تمام بحث‌های خودمان را بر روی داعش متمرکز کردیم. همانطور که قبلاً بر روی القاعده متمرکز شده بودیم. نیروهای تروریستی از بین می‌روند ولی تفکر آشوب ساز و جنگ‌های نیابتی باقی خواهد ماند. نکته‌ای که وجود دارد این است که در این فضا موازانه قدرت در حال بر هم خوردن می‌باشد. فلذا تغییرات از سیاسی - نظامی به تغییرات ژئوپلیتیکی تبدیل می‌شود و براساس نظریه آشوب به صورت اجتناب ناپذیر تغییر ژئوپلیتیکی حاصل خواهد شد. (رحیم خجسته، ۱۳۹۶)

منشا آشوب در سیاست جهانی در تمام سطوح از نظام بین‌الملل گرفته تا سطح بازیگران را می‌توان در موضوع گذار جهان در سطوح نظام از تک قطبی به تک قطبی چند مرکزی و در حال حاضر به چند قطبی دانست و در سطوح منطقه‌ای، منشا آشوب در دولت‌های غیر دموکراتیک به تفکرات دیکتاتوری و حکومت یک نفر یا گروه بر کشور که تصمیم‌های غیر مرتبط با منافع ملی می‌گیرند، دانست و در کشورهای دموکراتیک منشا آشوب را می‌توان در بیشتر موارد در نوع تصمیم‌گیری‌های افراد یا گروه‌های دموکراتیک دانست که در سخن و عمل متفاوت‌اند و منفعت محوری در هر شرایطی مدنظر است و هنجارهای نورماتیو نقش نمادی دارند. مهمترین

موضوع در ایجاد آشوب در سیاست جهانی، حاصل رقابت‌های منفعت‌جویانه بازیگران اصلی است که با ایجاد گروه‌های تندرو و اکثراً مذهبی، باعث آشوب در کل جهان شده‌اند. (میر مسعودی، ۱۳۹۷)

مساله‌ای که همواره و دستکم در دوران مدرن ذهن اندیشمندان و نظریه پردازان سیاست و روابط بین‌الملل را بشدت به خود مشغول داشته؛ هرج و مرج؛ فقدان اقتدار مرکزی و مهمتر از آن وجود تعارضات و منازعات سخت افزارانه و نرم افزارانه متعدد و بعضاً بی پایان بوده و هست. صرف نظر از اینکه آیا جهان سیاست ذاتاً و اصالتاً حائز هرج و مرج و آشوب بوده و یا به زعم سازه‌انگاران و پسامدرن‌ها صرفاً برساخته‌های بین‌الذهانی یا گفتمانی است؛ به هر کیفیت آشوب و منازعه در طول تاریخ تکوین روابط و سیاست بین‌الملل، یک واقعیت یا پدیده عینی و غیر قابل اجتناب به شمار رفته است. (میر مسعودی، همان)

امروزه چهار دیدگاه نظری کلی وجود دارد که توجه نظریه‌پردازان را به خود معطوف ساخته است. وجه مشترک این رویکردها این است که عامل تداوم سیاست جهان، دسته‌ای از ترتیبات ساختاری است که الگوهای تکرار شونده‌ای را ترویج می‌کند و به سیر رویدادها انسجام می‌بخشد. البته چهار پارادایم واقع‌گرایی، نو واقع‌گرایی، مارکسیستی و جهان‌گرایی تحولات سیاسی جهان را نشأت گرفته از نظم بنیادی یا علی می‌دانند که پدیده‌های روابط بین‌الملل را مستعد نظریه‌پردازی معناداری می‌سازد. (روزنا، ۱۳۸۴)

سیاست امروز جهان مرزهای متعارف و سنتی را پشت سر گذاشته و دیگر درس‌های گذشته و نظریات کلاسیک تبیین‌کننده سیر رویدادهای جاری نیستند. صورت بندی تازه‌ای در توضیح آشفتگی‌های مستمر جهان ارائه باید نمود. در این راستا به کاوش در اعماق فعالیت جوامع و سمت‌گیری‌های افراد که به کنش جمعی در صحنه جهانی منجر می‌شود.

در این خصوص به سیاقی متعارف عمل نشده و در مقابل ایده غالب «نظم» از بروز پدیده-ای تازه سخن گفته شده که از آن با واژه «آشوب»^۱ تعبیر شده است. پارادایم‌های حاکم بر روابط بین‌الملل متأثر از تحولات فزاینده سال‌های پایانی قرن بیستم، کاملاً تغییر یافته و ما به صورت بندی تازه‌ای در این خصوص نیازمندیم. آشوب^۲ بیانگر دو واقعیت متفاوت- اما مکمل یکدیگر- است.

آشوب پدیده‌ای محدود و منحصر به فرد نیست بلکه نظام بین‌الملل از دهه پنجاه تاکنون در

^۱ - Turbulence

^۲ - chaos

همه ابعاد با آن مواجه بوده است. برای تأیید این معنا سه پارامتر پیش گفته را در نظم بین-الملل به بحث گذارده و چنین نتیجه گرفته می‌شود که جهان در سطوح ملی، فروملی و جهانی در هر سه پارامتر دستخوش تحول بوده است.

بر مبنای فرضیه آشوب که ریشه تحولات ناهمساز خاورمیانه را تحلیل می‌کند، یکی از عواملی که از شکل‌گیری دولت - ملت ممانعت می‌نماید عدم وجود نظم می‌باشد که در اینجا به مفهوم نظم در ارتباط با نظریه آشوب پرداخته می‌شود. اصولاً نظم به عنوان موضوع علم روابط بین-الملل و مرکز ثقل نگرش‌های سیستمی به شمار می‌آید. نظم در برگیرنده شرایط و وضعیت‌هایی است که در آن سیستم می‌تواند به اهداف خود دست یابد.

خاورمیانه

خاورمیانه در کانون باختری آسیا و در نیمکره شمالی، با موقعیت استراتژیک که وسعت آن کما بیش (طلوعی، ۱۳۶۶: ۳۵) به سبب موقع ژئوپلیتیکی و اهمیت اقتصادی ویژه‌اش جایگاهی برجسته و حساس در نظام سیاسی و امنیتی منطقه دارد و بزرگترین سرچشمه انرژی در جهان است. این جایگاه استراتژیک را در پرتو ثروت‌های سرشار نفت و گاز که اثر بی‌چون و چرا بر شکوفایی اقتصادی جهان دارد، به دست آورده است. (عبدالحافظ، ۱۳۷۲: ۱۱۹) امروزه اهمیت آن خاستگاه‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی و امنیتی دارد. برای نمونه، این منطقه بیش از ۶۰ درصد ذخایر نفتی و ۳۰ درصد منابع گازی جهان را در بر دارد. (شیخ الاسلام، ۱۳۷۳: ۴۳)

خاورمیانه، به مفهوم کلاسیک کشورهای عرب به عنوان هسته مرکزی و کشورهای کناری یعنی ایران، ترکیه، اسرائیل را در بر می‌گیرد. خاورمیانه ویژگی‌هایی دارد که مانند آن را در کمتر منطقه‌ای از جهان می‌توان یافت. (قنبری، ۱۳۸۰: ۲۰) خاورمیانه از دید نظامی و استراتژیک بسیار با اهمیت است. چند نقطه استراتژیک از جمله تنگه هرمز - تنگه باب‌المندب و کانال سوئز را در خود جای می‌دهد. بنابراین تسلط بر این نقاط استراتژیک، مزایای چشمگیر نظامی و استراتژیک به بار خواهد آورد. طرح خاورمیانه بزرگ، پروژه‌ای است که می‌خواهد ساختار سیاسی جغرافیایی تازه‌ای در منطقه خاورمیانه ایجاد کند. خاورمیانه تازه در راهبرد و امنیت ملی دولت کلینتون در منطقه خاورمیانه بود. (حسینی، ۱۳۸۰: ۳۱) آمریکا برای پیشگیری از ضربه به منافع خود در منطقه ناگزیر از اتخاذ یک استراتژی تازه پیش روند آزادی در خاورمیانه بود. از همین منظر الزامات راهبردی - امنیتی در قالب جغرافیایی راهبردی ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و ژئوکالچر، بشکل عریان و برهنه مورد تأکید قرار گرفت.

منطقه خاورمیانه ویژگی‌های یگانه‌ای دارد که آن را از دیگر مناطق جهان جدا می‌سازد.

وجود ذخایری بزرگ انرژی در این منطقه و وابستگی جهانی به این منابع، همه ویژگی‌های ژئواستراتژیک، ژئواکونومیک و ژئوپلیتیک را به منطقه بخشیده است. ۵۶۵ میلیارد بشکه نفت (نزدیک به ۶۵ درصد ذخایر نفتی جهان) و ۳۰/۷ تریلیون متر مکعب گاز را در خود، جای داده است که نزدیک به دوسوم نفت مورد نیاز غرب و چهار پنجم انرژی مصرفی ژاپن را تأمین می‌کند. (حیدری عبدی، ۱۳۷۸: ۵) از این رو منطقه برای امریکا و متحدانش اهمیت بسیار دارد و آنها ادعا می‌کنند که در این بخش از جهان «منافع حیاتی» دارند. امریکا برای راه انداختن چرخ واحدهای صنعتی خود و متحدانش نیازمند کنترل جریان نفت از خاورمیانه به غرب است. چرا که نفت رگ حیاتی اقتصاد کشورهای صنعتی و بسیاری از متحدان امریکاست. (همان)

از دیدگاه ژئوپلیتیک، این منطقه از جمله مناطقی است که به دلیل وابستگی جهان به ذخایر و ثروت‌های آن و برخورداری از نقش استراتژیک در تحولات جهانی دارای اهمیت زیادی است. این منطقه در این میان با رقمی بیش از ۶۰ درصد منابع که در خود جای داده اهمیت والای آن را در جهان می‌شناسند و استراتژی‌های نفتی جهان را به رخ می‌کشاند. برای نمونه، واردات نفت امریکا، بعنوان بزرگترین مصرف کننده وارد کننده نفت جهان، از ۶/۳ در ۱۹۷۳ به ۱۲/۹ در ۲۰۰۴ افزایش داشته است و سهم خاورمیانه از میزان نفت مصرفی امریکا در ۱۹۷۳ از ۱۲/۶ درصد به ۱۹/۳ درصد در سال ۲۰۰۴ رسیده است.

خاورمیانه منطقه‌ای غنی و دارای ذخایر مازاد بر مصرف و نیاز است. کمابیش ۷۵۰ میلیون بشکه. منطقه جایگاه برجسته در بازار انرژی جهان دارد، چهار کشور نخست تولید کننده نفت جهان در این منطقه قرار دارند. ۵۹/۵٪ ذخایر تثبیت شده نفت در است. عربستان به تنهایی نزدیک به ۲۱٪ ذخایر نفت جهانی را در اختیار دارد. فزون بر آن بزرگترین میدان‌های نفتی جهان در این منطقه قرار داد و پیش بینی که سهم منطقه در تولید جهانی نفت از ۲۴ درصد در ۱۹۹۰ به ۲۸ درصد تا ۲۰۳۰ افزایش یابد. هم اکنون روزانه کمابیش ۱۷ میلیون بشکه نفت تنها از تنگه هرمز به بازارهای جهانی صادر می‌شود. آشکار است که این نقش، منطقه را از بزرگترین کانون‌های منافع حیاتی قدرت‌های جهانی قرار می‌دهد. پیش بینی شده است که تا سال ۲۰۳۰ کشورهای منطقه ۲۹/۵ میلیون بشکه نفت در روز به دیگر کشورهای دنیا صادر کند؛ همچنین از ۲۰۰۶ تا ۲۰۳۰ تولید گاز منطقه خاورمیانه با رشدی ۲/۷ درصدی به ۲۲/۶ تریلیون فوت مکعب برسد. (جفری کمپ، ۱۳۸۳: ۱۸۵) این حجم از انرژی استراتژیک در منطقه، به خوبی جایگاه آن را در استراتژی‌های اقتصادی آینده دنیا مشخص می‌کند. منطقه در آینده بیشترین میزان نفت تولید جهان را عرضه می‌کند. این درحالی است که در سالهای آینده بسیاری

از منابع انرژی در مناطق مختلف به پایان می‌رسد.

بی‌گمان نفت و امنیت منابع و خطوط انتقال آن، برجسته‌ترین آنهاست. کشورهای حوزه خلیج فارس ... روزانه ۲۳ میلیون بشکه ظرفیت تولید دارند. مؤسسه بین‌المللی انرژی پیش بینی کرده در سال ۲۰۱۰ این میزان به ۲۶ میلیون بشکه در سال ۲۰۲۰ به ۳۵ میلیون بشکه در روز افزایش یابد ... حدود نیمی از ذخایر گاز جهان نیز در خاورمیانه قرار دارد. (پور احمدی، ۱۳۸۵: ۴۸)

با توجه به اهمیت منابع انرژی منطقه خاورمیانه، به ویژه حوزه خلیج فارس؛ به علت در اختیار داشتن فزون بر ۶۰ درصد منابع مولد انرژی، برخی برآنند که در حال حاضر، نه تنها هارتلند Heant Land به دنیای مطالعات ژئوپلیتیک بازگشته، بلکه از محل قدیمی آن به سمت جنوب حرکت کرده است و در میان دو دریای خزر و خلیج فارس - جایی که جغری کمپ ژئوپلیتیک امریکایی؛ آن را بیضی استراتژیک انرژی نام نهاده - جای گرفته است. (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۲۸۵) خاورمیانه بزرگترین ذخایر نفت را دارد، آسیای شرقی، آمریکای شمالی و اروپای غربی همگی دچار کسری هستند.

منطقه خاورمیانه، جایگاهی برجسته در بازار انرژی جهان دارد. گذشته از آن، بزرگترین میدان‌های نفتی جهان در این منطقه قرار دارد و پیش بینی می‌شود که سهم منطقه در تولید جهانی نفت از ۲۵/۷ درصد در سال ۱۹۹۶ به ۴۰/۹ درصد تا سال ۲۰۲۰ افزایش یابد. (بهجت، ۱۳۷۸: ۱۷۰) با توجه به ارقام بالا، بی‌گمان اردوکشی به خاورمیانه و تعیین راهبردهای مختلف در چند سال اخیر، به بهانه تروریسم و حقوق بشر، ریشه در نیازمندی‌های انرژی دنیا دارد. در دو دهه آغازین قرن ۲۱، منطقه، خاورمیانه در حدود ۷ برابر حوزه کارائیب نفت داشته و تنها کشور عراق به تنهایی به اندازه حوزه کارائیب در تأمین انرژی متحده نقش خواهد داشت. آشکار است که این نقش بی‌ظنیر، این منطقه را در زمره منافع حیاتی ایالات متحده قرار می‌دهد.

نگاه امریکا به منطقه خاورمیانه

آیزونهاور رئیس جمهوری پیشین امریکا در ۱۹۵۱ گفت: "خاورمیانه از دید استراتژیک مهم‌ترین منطقه جهان است". (مجموعه مقالات سیمینار بررسی خلیج فارس، ۱۳۷۹: ۷۴) کارتر نیز در ۲۳ ژانویه ۱۹۸۰ درباره امنیت خاورمیانه گفت: «بگذارید موضع خود را کاملاً روشن کنیم، هرگونه کوشش به وسیله هر قدرت خارجی به منظور کنترل در آوردن خاورمیانه به منزله حمله به منافع حیاتی ایالات متحده امریکا محسوب شده و چنین حمله‌ایی با استفاده از وسایل لازم، از جمله

نیروهای نظامی دفع خواهد شد».

سیاست‌ها و استراتژی‌های ایالات متحده آمریکا در منطقه خاورمیانه، متأثر از دو عامل دسترسی به منابع انرژی و به ویژه نفت و دیگری، مسأله اسرائیل است. به گفته ژنرال زینی از اینکه «منابع نفتی آن از جمله منافع حیاتی بلند مدت ایالات متحده است» همگی در استراتژی امنیتی آمریکا نهفته است و اینکه «ایالات متحده می‌بایست دسترسی آزاد به منابع منطقه داشته باشد» (فیلد، ۱۳۸۱:۱۳۵)

امریکا علاوه بر اینکه به تأمین انرژی مورد نیاز خود از منطقه مبادرت می‌کند، برای اینکه موفقیت خود را به عنوان ابر قدرت جهان حفظ کند، سخت به دنبال این است که تجارت جهانی نفت؛ با برتری دلار ادامه پیدا کند. لازمه این امر، داشتن موضعی قاطع در درگیری‌های تجاری و در مسیر یابی لوله‌های نفت و گاز از منبع استخراج شان است. با در نظر گرفتن دلایل فوق حضور سیاسی، اقتصادی و حتی نظامی آمریکا در همه نقاط دنیا، توجیه شده و لازم می‌نمایند. به همین سبب، ایالات متحده با به میان کشیدن موضوعاتی همانند خاورمیانه جدید، تروریسم، حقوق بشر و غیره به هر بهانه‌ای به دنبال حضور همه جانبه در منطقه خاورمیانه است و تا زمانی که منابع انرژی منطقه تمام نشود، حضور آمریکا در منطقه حتمی است.

خاورمیانه از نادر مناطقی است که اهمیت آن برای آمریکا بدیهی است. جریان نفت برای شکوفایی اقتصادی جهان صنعتی تا آینده‌ای قابل پیش بینی همچنان حیاتی خواهد بود. تحولاتی که در منطقه رخ می‌دهد تأثیر بسزایی بر مسائل گوناگون از روابط عربان و اسرائیل، افراط‌گرایی مذهبی گرفته تا تروریسم و عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای دارد. همه روسای جمهور آمریکا از دوران ریچارد نیکسون به این سو اذعان کرده‌اند که تضمین امنیت و ثبات خاورمیانه برای منافع آمریکا یک امر حیاتی است و همواره در طول تاریخ، یکی از پر اهمیت‌ترین مناطق سیاسی، اقتصادی و استراتژیک بوده و قدرتهای خارجی به دلایل مختلف قصد تسلط و استیلا بر آن را داشته‌اند. (مظفری، ۱۳۵۷: ۱۳-۱۱) خاورمیانه نشان دهنده الگوی یگانه‌ایی است از یک منطقه ژئوپولیتیک، این منطقه در برگیرنده ملت‌هایی است که از نظر فرهنگی تفاوت‌های دارنده، ولی از جنبه‌های سیاسی و اقتصادی از شباهت‌هایی برخوردارند.

رویداد ۱۱ سپتامبر در سیاست آمریکا

رویدادهای ۱۱ سپتامبر نظام بین‌الملل را دگرگون کرد و روندهای تازه‌ای را پس از جنگ سرد رقم زد. این رویدادها بیشترین تأثیر را بر خاورمیانه داشت؛ گویی که این رویدادها تنها

برای خاورمیانه پیش آمده باشد. دولت امریکا و دولتمردان آن سه هدف را در خاورمیانه دنبال می‌کنند؛ نخست، نهادینه کردن حضور امریکا در خاورمیانه و حفظ جایگاه این کشور در منطقه به شیوه‌های گوناگون؛ دوم، چنگ انداختن بر نفت منطقه با هدف تسلط بر بازار نفت و خارج کردن کنترل آن از دست آپیک؛ سوم، پیاده کردن طرح خاورمیانه‌ای تازه در راستای هدف‌های خود، خاورمیانه به عنوان مهمترین منبع انرژی و با داشتن موقعیت حساس استراتژیک و همچنین وجود اسرائیل در آن، تعهد بی‌چون و چرای امریکایی‌ها را دارد. رویداد ۱۱ سپتامبر، بُعد امنیتی نگرش امریکا به خاورمیانه را افزایش داده و این منطقه را به صورت کانون بحران‌های پی‌در‌پی در آورده است.

این رویدادها به عنوان پدیده‌ای که در دگرگونی چهره محیط بین‌المللی نقش تعیین‌کننده داشته، مورد توجه دانشمندان، پژوهشگران در رشته روابط بین‌الملل است. حمله به برج‌های تجارت جهانی و ساختمان پنتاگون، بن‌مایه سیاست‌های تهاجمی و زورمدارانه امریکا شده است. حمله به عراق یکی از پیامدهای استراتژیک این رویداد است. امریکا پیش از حمله به عراق هم در منطقه حضور داشت، ولی حمله به عراق می‌توانست زمینه تثبیت نقش ایالات متحده را به عنوان ابر قدرت بی‌رقیب و نیرویی که قادر است الگوهای رفتاری در نظام را متناسب با امنیت، منافع و ارزش‌های خود شکل دهد، فراهم کند. وسوسه تثبیت سلطه بر منطقه خاورمیانه با اهمیت ویژه راهبردی، اقتصادی و فرهنگی‌اش، ایالات متحده را بر آن داشت تا در چارچوب «طرح خاورمیانه بزرگ» ژئوپلیتیک آن را دگرگون کند.

بی‌گمان ایالات متحده امریکا با پیش کشیدن طرح خاورمیانه بزرگ در پی رسیدن به اهداف خود است. این طرح در چارچوب ضرورت‌های ناشی از اراده امریکا برای دستیابی به جایگاه یک قدرت هژمونی ریخته شده است. (مطهری نیا، همان: ۱۰۴-۱۰۳) از دیدگاه برخی نظریه پردازان چیززی که در حوزه این کشورها خطر اصلی در برابر امنیت و بقای رژیم صهیونیستی و تثبیت هژمونی امریکا در سده بیست و یکم شمرده می‌شود، رفتار تازه مسلمانان ناشی از تحول بنیادین فرهنگ و باورهای سیاسی آنان است. شکل بندی‌های ژئوپلیتیکی همواره دستخوش دگرگونی است. این ناشی از اهمیت و چگونگی توزیع قدرت در سطح بین‌الملل است. هر اندازه دگرگونی‌های بین‌المللی سریعتر شکل بگیرد، زمینه دگرگونی شاخص‌های ژئوپلیتیکی نیز بیشتر فراهم می‌شود. در دوران ما، جلوه‌هایی از دگرگونی و تحول در سیاست بین‌الملل فراهم شده است.

امریکا می‌کوشد محیط بین‌الملل را بر پایه نیازهای دوران تازه سازماندهی کند و در این راستا، شاخص‌های ژئوپلیتیکی محور اصلی دگرگونی بین‌المللی شمرده می‌شود. آنچه خاورمیانه

بزرگ نامیده می‌شود، می‌تواند بازتاب دگرگونی‌های ژئوپلیتیکی دوران تازه باشد. امریکا می‌کوشد همراه با اقدامات استراتژیک در سطح بین‌المللی فضای لازم برای دگرگونی‌های ژئوپلیتیکی را نیز فراهم آورد. اکنون موج تازه‌ای از این دگرگونی‌ها در اندیشه سیاسی رهبران امریکا شکل گرفته است. (متقی، ۱۳۸۳: ۲۸)

افزایش قدرت و پویایی نیروهای نظامی - دفاعی امریکا نه تنها بر پایه ضرورت‌های استراتژیک بلکه بر پایه نشانه‌های ایدئولوژیک نیز توجیه می‌شود. استراتژیست‌های نو محافظه کار، بر ضرورت مداخله‌گرایی امریکا برای تثبیت هژمونی خود تأکید می‌کنند. به همین منظور به خاورمیانه و حوزه خلیج فارس حساسیت ویژه داشته و از همین رو رهیافت‌های خود را برای گسترش مداخله‌گرایی در این حوزه جغرافیا مطرح کردند از جمله افرادی که به این نظریه معتقدند: تاگر استراتژیست محافظه کار است. وی با توجه به اینکه هژمونی امریکا در خاورمیانه بیش از دیگر حوزه‌های جغرافیایی در خطر است می‌گوید: کشورهای خاورمیانه نیروهای تهدید کننده‌ای هستند که در پی پیروزی و برهم زدن موازنه قدرتند. از این رو اصلی‌ترین وظیفه ساختار دفاعی و استراتژی امریکا را رویارویی با خطرهای فزاینده‌ای می‌دانست که از سوی قدرت‌های خاورمیانه و حوزه خلیج فارس پدید می‌آید. (سمیعی، ۱۳۸۸: ۱۲ - ۱۱)

بی‌گمان امریکا در بحران خاورمیانه و بعد از ۱۱ سپتامبر، به یک پیروزی بزرگی در عرصه جهانی و استراتژیک رسیده است که امریکا فراتر از یک قدرت بزرگ و در پناه برافتادن نظام دو قطبی و مسلط شدن نظام سرمایه داری بر جهان و در پناه ایده برخورد تمدن‌ها و پایان تاریخ و مبارزه با تروریسم تمامی رقبا را با خود همراه و مخالفان خود را خلع سلاح و تابع هژمونی خود بکند. ایالات متحده در ایده جدید خود مخالفت هر قدرت یا کشوری با توجه به خط مشی آن در افغانستان و عراق که به راحتی رژیم را تغییر داد را با اندیشه تغییر رژیم پاسخ می‌دهد. برنامه ریزی‌های استراتژیک برای جای انداختن طرح «تغییر رژیم» در کشورهای جهان، حمله نظامی امریکا به عراق را مقدمه این طرح عنوان کردند. برنامه ریزان ژئواستراتژیک چون پل وولفرتیز و دونالد رامسفلد در دولت جرج بوش پسر در گفتارهای بی‌پرده خود این اهداف را مطرح کردند.

در پس رویدادهای ۱۱ سپتامبر آموزه جدیدی در سیاست خارجی امریکا برقرار گردید که مبنای استراتژی آن این رویداد بود. دگرگونی‌های ۱۱ سپتامبر گونه‌ای بازبینی نظری و بسیج سیاسی در میان عناصر تندرو در حزب جمهوری خواه پدید آورده و سبب پا گرفتن این آموزه تازه‌ای برای سیاست خارجی بود. بر پایه آموزه جرج بوش (پسر)، امریکا باید از هرگونه ابزار نظامی و حملات غافلگیرانه بهره گیرد تا تروریسم را نابود کند، کشورهای دارای جنگ افزارهای ویژه

نابودی گروهی را سر جای خود بنشانند و پشتیبانان تروریسم را برای همیشه شکست دهد. (سریع القلم، ۱۳۸۱: ۱۸)

علاوه بر این موارد، به باور دولتمردان امریکا، رویدادهای ۱۱ سپتامبر و تحقق نیافتن آرمان‌های امریکایی ریشه در جهان عرب دارد و اقدامات امریکا در از بین بردن حکومت عراق و نوید دموکراسی، دگرگونی‌های جدید و سلسله‌واری در جهان عرب را به سود اعراب و امریکا فراهم می‌کند. (قهرمانپور، ۱۳۸۲: ۲۶) در پرتو این تحول استراتژیک به نظر می‌رسد که ایده قدیمی ایجاد بی‌ثباتی، هرج و مرج و خشونت در منطقه با طرح خاورمیانه تازه که از لبنان آغاز گردید و شامل منطقه کامل خاورمیانه می‌شود و نیروهای هرج و مرج طلب را تا حد امکان تحریک می‌کند. این هرج و مرج ساختگی خشونت و جنگ را در تمام منطقه دامن خواهد زد. به گونه‌ای که امریکا، بریتانیا و اسرائیل بتوانند نقشه خاورمیانه را مطابق نیازها و اهداف ژئواستراتژیک خود طراحی کنند. (ناظم‌الرعایا، ۱۳۸۶: ۱۳۰-۱۲۹)

دکترین اوباما در سیاست خارجه امریکا به منطقه خاورمیانه

در چنین فضایی، باراک اوباما از حزب دموکرات با شعار «تغییر» به قدرت رسید. اوباما از مفهوم "شروع تازه"، "آغاز جدید" و "روز تازه" استفاده نمود؛ به طوری که اغلب در سال ۲۰۱۱ انتظارات برای انجام تلاش‌های دیپلماتیک بالا رفت. تصمیم‌گیری باراک اوباما تحت تاثیر افکار روشنفکرانه با رگه‌های فلسفی، عمل‌گرایانه، مصالحه‌جو و کمتر ایدئولوژیک است. در حوزه سیاست خارجی، اوباما به آسانی در یک طبقه بندی ایدئولوژیک سنتی قرار نمی‌گیرد. طبق توصیف والتر راسل مید، اوباما در مکتب وودرو ویلسون «لیبرال-بین‌الملل‌گرا» قرار می‌گیرد. او با رویکردی پراگماتیک در حوزه سیاست خارجی معتقد است اعتماد کامل به حل مشکلات جهانی از طریق ارزش‌های آمریکایی ندارد. از دیدگاه او، اسلام و آمریکا در بعضی از اصول همپوشی دارند و رقیب و دشمن هم نیستند. او خواهان شروعی جدید در روابط مسلمانان با امریکاست. همچنین، با دموکراسی چند جانبه‌گرا درصدد ارتباط مجدد با کشورهای اروپایی است. (کریمی فرد، ۱۳۹۴)

اوباما در حوزه سیاست خارجی درصدد توازن میان کسانی است که خواستار انزوای طلبی، عدم مداخله در سطح بین‌المللی و تمرکز بر امور داخلی و کسانی که طرفدار مداخله در امور بین‌المللی و استفاده از قدرت نظامی هستند؛ به عبارتی درصدد میانه روی. (همان) به دنبال کاهش محبوبیت امریکا طی هشت سال گذشته (دوران جورج بوش پسر)، این کشور نیاز به

تغییر چهره در دنیا داشته است و اواما توانست این تغییر را بدون آنکه سیاستی اتخاذ کند، با ورود به کاخ سفید محقق سازد؛ در حالی که احساسات فراوانی را نیز نسبت به آمریکا جذب کرده است. به عبارت دیگر، تغییر نسبی چهره آمریکا بدون تغییر در سیاست عملی شد. (متقی، رهنورد، ۱۳۸۹: ۱۳۰)

هسته اصلی سیاست خارجی اواما «قدرت نرم» است و تیم ریاست جمهوری از استراتژی قدرت نرم حمایت می‌کند. هدف سیاست خارجی اواما بر سه ستون دیپلماسی و توازن و توسعه استوار است. (همان) در یک برداشت کلان از دکترین نوین امنیت ملی که از سوی اواما ارائه شده است، می‌توان محورهای مختلف سلبی و ایجابی را از آن به دست آورد و یا استنتاج کرد.

محورهای سلبی در دکترین مزبور عبارتند از:

- دوری از یک جانبه‌گرایی؛ - دوری از جنگ پیشگیرانه؛ - دوری از اتکا به دخالت نیرو-های نظامی؛

و محورهای ایجابی وی عبارتند از:

- چندجانبه‌گرایی؛ - تاکید بر اقتصاد؛ - ظرفیت‌سازی‌های نوین منطقه‌ای. (قریب، ۱۳۸۹: ۴۷)

باراک اواما بر این اعتقاد است که امنیت را از طریق مشارکت، همکاری و چندجانبه‌گرایی پیگیری نماید، چون اگر فضای سیاسی و امنیتی در روند همکاری و مشارکت قرار گیرد، در آن صورت هزینه‌های کمتری برای عبور از بحران‌های منطقه‌ای به وجود می‌آید. از سوی دیگر، امروزه امریکایی‌ها تلاش می‌کنند تا در دوران ریاست جمهوری اواما به جایگاه مؤثر و مطلوب تری در حوزه‌های اقتصادی و استراتژیک جهان نائل شوند. این امر به عنوان ضرورت اجتناب‌ناپذیر در عصر بعد از جرج بوش محسوب می‌شود؛ از این رو، تمامی برنامه‌ریزی‌های اقتصادی-استراتژیک امریکا در راستای این هدف، سازماندهی شده‌اند. (یزدانی، محمدی، ۱۳۹۲: ۱۰۲)

سند استراتژی جدید امنیت ملی امریکا در سال ۲۰۱۰ محور و اولویت‌های نخست در سیاست خارجی را موارد زیر می‌داند:

- خودداری از یکجانبه‌گرایی در حل مسائل بین‌المللی؛
- تامین و استواری امنیت ملی امریکا از طریق همکاری با متحدان آن و تأکید بر گسترش همکاری با قدرت‌های نوظهور مانند چین، هند و روسیه؛
- لزوم پیوند میان قدرت نظامی و اقتصادی؛

- نظارت بر فراز و فرود جریان دموکراتیزاسیون در جوامع دیگر به جای سیاست دموکراسی سازی با حمله نظامی؛

- تبدیل خط مشی جنگ پیش دستانه به مناسبات و همکاری. (متقی و رهنورد، ۱۳۸۹: ۱۳۲-۱۳۳)

با به قدرت رسیدن اوباما استفاده از دیپلماسی عمومی برای گسترش ارزش‌ها و هنجارهای آمریکایی مورد تأکید بیشتری قرار گرفت. «در عصر حاضر نولیبرالیسم تأثیر بسزایی بر سیاست خارجی ایالات متحده داشته که با اتکا به هنجارهای نولیبرالیستی مانند ترویج دموکراسی و آزادی، گسترش حقوق بشر، اشاعه اقتصاد بازار و رقابتی، تلاش می‌کند تا به ارتقای منافع خود در عرصه جهانی کمک کند. نولیبرالیسم را باید زیربنای نظری دیپلماسی عمومی امریکا در برخورد با محیط پیرامون دانست. باتوجه به چنین رهیافتی، جنبه نرم افزاری سیاست‌های امریکا گسترش یافته است. این امر در سال‌های پایانی ریاست جمهوری بوش پسر افزایش یافت و با به قدرت رسیدن باراک اوباما این سیاست‌های تشدید شده است.» (پوستین چی، بالازاده، ۱۳۹۲: ۱۰۸)

اوباما گفتمان سیاست خارجی خود را بر «الگوی تغییر» قرار داده است؛ اما می‌توان به این جمع‌بندی رسید که زمینه‌های تغییر از اواخر سال ۲۰۰۶ شکل گرفته و به گونه‌ای تدریجی مورد حمایت فزاینده گروه‌های مختلف واقع شده است. به عبارت دیگر، شاهد شکل‌گیری ارزیابی‌های انتقادی از روندهای سیاست خارجی و مدل‌های اقتصادی امریکا بوده‌ایم که این امر جهت‌گیری‌های جدید در سیاست خارجی امریکا را به وجود آورد.» (متقی، ۱۳۸۸: ۱۴)

پس از به قدرت رسیدن اوباما «انتظار ایجاد رابطه مطلوب بین امریکا و جهان عرب افزایش یافت؛ هرچند با واقعیت مطابقت نداشت. این انتظارات پس از سخنرانی اوباما در قاهره افزایش یافت. با وقوع بهار عربی خوش بینی ایجاد شده در نتیجه سخنرانی قاره رنگ باخت. دیدگاه واقع‌گرا-آرمانگرای اوباما از جهان پسا امریکایی، نگرانی از جنگ عراق و منافع استراتژیک امریکا عوامل چندگانه‌ای هستند که باعث سردرگمی اوباما نسبت به اصلاحات دموکراتیک می‌شد. (متقی، ۱۳۸۸: ۱۵) در سند استراتژی امنیت ملی امریکا، به منظور تقویت چشم انداز نقش رهبری جهانی پایدار امریکا در عرصه روابط بین‌الملل است؛ در حالی که بر نیاز وجود توازن نظامی با ظرفیت‌های اقتصادی و دیپلماتیک تأکید می‌کند، حفظ برتری نظامی امریکا را برای انجام این مهم، ضروری می‌داند. در واقع، تلفیق قدرت نرم و سخت از ویژگی‌های بارز دولت اوباما در سیاست خارجی خواهد بود که در این استراتژی به وضوح نمایان است. بین-الملل‌گرایی، چندجانبه‌گرایی، تکیه بر قدرت نرم، استفاده از ظرفیت‌های اقتصادی و دیپلماتیک

و ابزارهای غیرخشونت آمیز از محورهای مهم اوباما در سیاست خارجی است». (متقی، رهنورد، ۱۳۸۸: ۱۳۳) در دکترین اوباما تمرکز با تعامل سازنده و مؤثر با جهان تأکید و کنترل جهان دور شده است. در این دکترین برحق، مسئولیت و قدرت برای نائل شدن به اهداف از طریق ارباب و اجبار تأکید نمی‌شود. از دیدگاه اوباما، امریکا باید ضمن ایفا نمودن نقش حیاتی در جهان، از افتادن در بحران‌های بین‌المللی جلوگیری نماید؛ به عبارتی، او خواهان انزواگرایی و یک جانبه‌گرایی در روابط بین‌الملل نیست. (کریمی فرد، ۱۳۹۴)

از نظر نای، موفقیت در سیاست‌های جهانی نه با قدرت سخت، بلکه با استفاده از قدرت نرم می‌باشد. لذا کشورهایی در این زمینه موفقند که توجه کافی به استفاده از قدرت نرم داشته باشند. از نظر او قدرت نرم توان یک کشور برای دستیابی به اهدافش از طریق جذابیت و نه اجبار یا تنبیه می‌باشد. این جذابیت از فرهنگ، ایده‌های سیاسی و سیاست‌های یک کشور ناشی می‌گردد. زمانی که سیاست‌های یک کشور در نگاه دیگران مشروع به نظر برسد، قدرت نرم اعمال شده است. او قدرت نرم را به منظور نمایاندن تأثیرات عوامل مؤثر بر عملکرد واحدهای مستقل و حکومت‌ها ابداع نمود که شامل قدرت سخت و قدرت اقتصادی نبود. در قدرت نرم بر روی «ذهن» و «رفتار» سرمایه گذاری می‌شود تا «عینیت مجازی» تولید کند. اگرچه بین سه بخش قدرت یعنی قدرت سخت، قدرت نرم و قدرت اقتصادی ارتباطی منطقی و ارگانیک برقرار است، اما امروزه دو بخش اول آن به عنوان پشتیبان و رافع، نقش کلیدی و راهبردی بر قدرت نرم استوار است. (روزنامه کیهان، ۱۳۸۷ ۱۹۲۳۵: ۱۲)

جایگاه اسرائیل در سیاست دولت امریکا در عهد اوباما

روابط راهبردی-امنیتی دولت باراک اوباما با اسرائیل تاکنون از دو جنبه قابل بررسی است. یکی سیاست کلی واشینگتن در قبال اسرائیل و دیگری سیاست جزئی شخصی باراک اوباما در مورد سیاست کلان، روابط امنیتی-راهبردی این دو براساس همان انگیزه‌های حیثیتی و گفتمان روحی کاخ سفید دنبال می‌شود. ولی در مورد سیاست جزئی، خود اوباما خواستار صلحی تمام عیار در خاورمیانه، نه تنها صلح جزئی بین اسرائیل و فلسطین بلکه بین اسرائیل و سوریه، اسرائیل و لبنان و سپس عادی سازی روابط اسرائیل با جهان عرب است. اوباما در این سند بر ایجاد خاورمیانه بزرگ‌تر براساس معیارهای آمریکا و حمایت از اسرائیل تأکید کرده که اساس طرح‌های بلند مدت آمریکا را تشکیل می‌دهد. اوباما در راهبرد امنیت ملی آمریکا (۲۰۱۰) از واژه خاورمیانه بزرگ‌تر به عنوان بخشی از راهبرد دفاعی آمریکا نام برده است. در سند ۲۰۱۰

امنیت ملی آمریکا که از بخش‌های مختلف در رابطه با موضوعات مختلف امنیتی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی تشکیل شده، اوباما در بخش‌های مختلف به منطقه خاورمیانه اشاره کرده است؛ اما بخش خاص این راهبرد با عنوان "پیشبرد صلح، امنیت و فرصت در خاورمیانه بزرگتر" مربوط به منطقه خاورمیانه است. در این بخش، اولین موضوعی که اوباما به آن اشاره کرده است رژیم صهیونیستی است. از اسرائیل بعنوان دوست و متحد نزدیک استراتژیک آمریکا یاد کرده و آمریکا را متعهد به تأمین امنیت اسرائیل نموده است. آمریکا دارای منافع مهمی در خاورمیانه بزرگتر است که عبارتند از: همکاری گسترده در زمینه موضوعات متعدد با دوست نزدیک آمریکا یعنی اسرائیل و تعهد تزلزل ناپذیر امنیت اسرائیل. (National Security Strategy, 2010: 27)

اوباما همچنان در این منطقه رژیم صهیونیستی را اولویت اول آمریکا مطرح کرده و امنیت آن در رأس سیاست‌های خود عنوان کرده است. سیاست‌های جاری آمریکا نشان می‌دهد اوباما نیز مانند جوج بوش پسر راهبرد و سیاستی با محوریت خاورمیانه بزرگ و خاورمیانه جدید را دنبال می‌کند و تنها آن را به خاورمیانه بزرگتر تغییر داده است. (غفوری، ۱۳۹۱)

از میان چالش‌های خاورمیانه‌ای سیاست خارجی آمریکا، مناقشه فلسطین و اسرائیل است. اوباما از همان ابتدای حکومت خود اعلام داشت این مناقشه را در طول حکومت خود حل خواهد کرد. بحث درباره اهداف و روش‌های سیاست آمریکا در قبال این مسئله، به دلیل نفوذ بیش از حد لابی یهود، جهت‌گیری خاصی را دنبال می‌کند. (Petras, 2009: 7) اوباما هم مانند همه رؤسای جمهور سابق آمریکا، خود را متعهد به امنیت رژیم صهیونیستی می‌داند و امنیت آن را از دریچه استحکام روابط دو کشور می‌بیند. اوباما در این مورد می‌گوید: "آنهایی که اسرائیل را تهدید می‌کنند ما را تهدید می‌کنند." اسرائیل همیشه با تهدید روبرو است و من در کاخ سفید بی شک امنیت اسرائیل را تأمین خواهد کرد. این کشور همچنان بر تأمین منافع خود و تأمین امنیت رژیم صهیونیستی به عنوان متحد راهبردی خود در منطقه تأکید می‌نماید. (دریفوس، ۱۳۸۸)

نتیجه‌گیری

آنچه که در منطقه جنوب غرب آسیا در قالب گسترش تروریسم اتفاق افتاده ابعادی از به چالش کشیدن نظم مستقر می‌باشد. از این زاویه حقیقتاً نظم بین‌المللی موجود در معرض خطر و تهدید است. به لحاظ پارادایمیک، یک تغییر گفتمانی و تحلیل پارادایمی به سطوح نظریه

پردازشی داشته باشیم. وضعیت موجود در روابط بین‌الملل را در فضای "نظریه آشوب" می‌توان تحلیل کرد.

روزنا که خود یکی از نظریه پردازان مهم «مکانیزم تغییر در سیاست بین‌الملل» محسوب می‌شود، در نظریه «آشوب»، این مفهوم را از منظر نوعی «بی‌نظمی» و «پیچیدگی» می‌بیند. که شرایط اکنون خاورمیانه است. آشوب از دید روزنا، وضعیتی است که هر نوسان کوچکی به سرعت به مرجع تحولی بزرگ در کل مجموعه نظام تبدیل می‌شود و بدین سان آن پدیده، پیوسته و به طور عمیق متحول می‌شود. خاورمیانه منطقه‌ای پیچیده، با ساختاری درهم تنیده و متکثر است که ژئوپلیتیک قدرت در آن در وضعیت سیال و پویا قرار دارد. وقوع چهار جنگ گسترده بین اعراب و رژیم صهیونیستی، سه جنگ عظیم در خلیج فارس، جنگ‌های داخلی متمادی، پیدایش و پدیداری جنبش‌های مختلف و بالاخره رشد گروه‌های تروریستی، عواملی هستند که باعث شده‌اند تا منطقه خاورمیانه تداعی کننده «آشوب» در سیاست بین‌الملل باشد.

تحلیل رفتار امریکا در فضای بین‌الملل پس از جنگ سرد، با جایگاه آن کشور به عنوان تنها ابر قدرت جهان پیوند دارد. با نگاهی به سیاست خارجی امریکا از هنگامی که آن کشور از جنگ‌های داخلی رها شده در می‌یابیم واشنگتن مخالف سر برآوردن قدرتی هم‌اورد در هر جای جهان است. خاورمیانه از نادر مناطقی است که اهمیت آن برای امریکا بدیهی است. تحولاتی که در منطقه رخ می‌دهد تأثیر بسزایی بر مسائل گوناگون از روابط عربان و اسرائیل و افراط‌گرایی مذهبی گرفته تا تروریسم و عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای دارد. سیاست ایالات متحده امریکا در دوره اوباما به گونه‌ای بود که خواهان پایان یافتن بحران از طریق مذاکرات سیاسی بود. برای درک بهتر از سیاست‌های برون مرزی اوباما باید در اندیشه، ذهنیت و رفتار او در گذشته و در طول هشت سال زمامداریش جستجو نمود. در نگاه او ابزار دیپلماسی با هزینه بسیار پائین دارای کاربرد مؤثرتری است.

روابط ویژه و منحصر به فرد امریکا و اسرائیل، با توجه به عوامل و واقعیت‌های بیرونی در عرصه روابط بین‌الملل قابل درک است یا پدیده‌ای برآمده از جریان‌ها و سیاست‌های داخلی آمریکاست. احتمالاً هم عوامل بیرونی و هم عوامل داخلی در شکل دهی به روابط کنونی امریکا و اسرائیل نقش داشته‌اند و نمی‌توان نقش یکی را برتر از دیگری دانست. یعنی اگر رژیم صهیونیستی با مشخصات کنونی‌اش، در منطقه خاورمیانه وجود نمی‌داشت، لابی اسرائیل نیز در درون نظام سیاست گذاری امریکا، از چنین قدرت نفوذ گسترده‌ای برخوردار نمی‌شد. از سوی دیگر، اگر لابی قدرتمند صهیونیستی در امریکا وجود نداشت، احتمالاً روابط امریکا و اسرائیل تا این

حد به هم نزدیک نبود. بنابراین، میان نزدیکی آمریکا و اسرائیل در عرصه بین‌المللی و قدرتمندی لابی صهیونیستی در درون ایالات متحده، می‌توان رابطه دو سویه مستقیمی تصور کرد. و رای امنیت اسرائیل، باید علت مهمتر حمایت‌های همه جانبه آمریکا از اسرائیل را در نقشی که اسرائیل همواره برای آمریکا در منطقه ایفا کرده است، جستجو کرد. اصطلاح «قدرت یهود در آمریکا» تعبیری است که (به ویژه در کشورهای اسلامی) برای توضیح علت جانبداری‌های آمریکا از اسرائیل استفاده می‌شود. به طور کلی، در مناطق دیگر نیز برای توضیح نفوذ سیاسی یهودیان در روند شکل‌گیری سیاست خارجی آمریکا در برخی زمینه‌ها (به ویژه مسائل خاورمیانه)، همین اصطلاح به کار می‌رود.

منابع فارسی

کتاب

- جفری کمپ، هارکاری. رابرت (۱۳۸۳)، جغرافیایی استراتژیک خاورمیانه، جلد اول، ترجمه سید مهدی حسینی متین، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران
- حسینی، حسن (۱۳۸۳)، طرح خاورمیانه بزرگتر؛ القاعده و قاعده در راهبرد امنیت ملی امریکا، انتشارات ابرار معاصر، تهران
- روزنا، جمیز (۱۳۸۴)، آشوب در سیاست جهان- نظریه‌ای درباره دگرگونی و پیوستگی، مترجم علیرضا طیب، انتشارات روزنه
- طلوعی، محمود (۱۳۶۶)، نبرد قدرت‌ها در خلیج فارس، ترجمه و نشر مؤسسه بید، تهران

مقالات

- ابراهیم متقی، حمید رهنورد (۱۳۸۹)، نشانه‌ها و فرایندها در سیاست خارجه اوپاما، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال دوم، شماره ۶
- بهجت، جودت (۱۳۷۸)، امنیت نفت در هزاره جدید- ژئواستراتژی در برابر ژئواکونومی، ترجمه قدیر نصرمشکینی، اطلاعات سیاسی- اقتصادی، شماره ۱۶۶- ۱۶۵
- پور احمدی، حسین (۱۳۸۵)، اقتصاد نوین جهانی و ساختار نوین امنیت در خاورمیانه، فصلنامه راهبرد دفاعی، شماره ۴۸، پائیز
- حیدری عبدی، احمد (۱۳۷۸)، اتحاد منطقه‌ای خلیج فارس؛ موانع و مشکلات شکل‌گیری، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۴۶- ۱۴۵
- زهره پوستین چی، محمد بالازاده (۱۳۹۲)، تأثیر دیپلماسی عمومی امریکا بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران (۲۰۱۱-۲۰۰۷)، فصلنامه راهبرد دفاعی، سال یازدهم، شماره ۴۴
- سریع القلم، محمود (۱۳۸۱)، مبانی نظری سیاست خارجی دولت بوش، مطالعات منطقه‌ای، سال ۳، شماره ۱۲، زمستان
- شیخ الاسلام، حسین (۱۳۷۳)، دورنمای صلح و ثبات در خلیج فارس و دریای عمان، مجموعه مقالات چهارمین سمینار خلیج فارس، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی
- علیرضا سمیعی اصفهانی (۱۳۸۸)، ژئوپلیتیک جدید خاورمیانه و چالش ایران و امریکا، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۲۶۴- ۲۶۳
- عبدالحافظ، م (۱۳۷۲)، پدیداری نظام نوین در خلیج فارس، ترجمه جمشید زنگنه، مجموعه مقالات دومین سمینار بررسی مسائل خلیج فارس، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

- عنایت یزدانی، سامان محمدی(۱۳۹۲)، بررسی نقش و جایگاه تروریسم در سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تا سال ۲۰۱۳، فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره نهم، زمستان
- قریب، حسین(۱۳۸۹)، مرزهای تلاوم و تغییر در دکترین امنیت ملی اوپاما، فصلنامه روابط خارجی، سال سوم، شماره دوم
- قنبری، علی اصغر(۱۳۸۲)، اهمیت منطقه خاورمیانه بررسی اجمالی طرح خاورمیانه بزرگ، جغرافیایی امنیتی- نظامی، شماره ۱۵
- کریمی فرد، حسین(۱۳۹۴)، بررسی و نقد سیاست خارجی اوپاما، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی، شماره ۲۵، زمستان
- متقی، ابراهیم(۱۳۷۲)، نقش عراق در ژئوپلیتیک خاورمیانه بزرگ، مجله دفاعی امنیتی، شماره ۴
- مجتهدزاده، پیروز(۱۳۸۰)، اختلافات سرزمینی و امنیت در آسیای باختری، مترجم میترا نواب، اطلاعات سیاسی- اقتصادی، شماره ۱۷۰-۱۶۹
- مجموعه مقالات سمینار بررسی مسائل خلیج فارس(۱۳۶۹)، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، وزارت خارجه
- مطهری نیا، علیرضا(۱۳۸۳)، خاورمیانه بزرگ- ملازمت و پیامدها، فصلنامه مطالعات دفاعی استراتژیک، شماره ۲۰، پاییز
- مظفری، مهدی(۱۳۵۷)، امارات خلیج فارس، پژوهش اقتصادی - سیاسی و اجتماعی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی
- ناظم الرعایا، مهدی داریوش(۱۳۸۶)، پروژه خاورمیانه جدید، طرح‌هایی برای اصلاح اساسی خاورمیانه، مطالعات منطقه‌ای جهان اسلام، سال ۸، شماره ۲۹

خبرگزاری

- خجسته، رحیم(۱۳۹۶)، پژوهش خبری، پژوهش بین‌الملل، ۴ مرداد
- روزنامه کیهان(۱۳۸۷/۸/۲۹)، قدرت نرم و جنگ نرم، شماره ۱۹۲۳۵
- غفوری، قاسم(۱۳۹۱)، باج دهی‌های اوپاما، جام جمع آنلاین

English Resources site

- National Security Strategy(2010)
- Petras(2009)